

ایران‌یات

بقلم اشیل أفوریون

ترجمه

عطاء الله دیهیمی

حق الطبع، مخصوص مترجم است

مشهد — چاپخانه آزادی

ایرانیان

مقدمه مترجم

البته درباره جنگهای ایران و یونان قدیم روایات مختلفه و زیادی نقل شده که هر يك بنوعی آلوده باغراض بوده و از بدبختی تاریخ صحتی از این جنگها بقلم مورخین بیطرف باقی نمانده بدخواهان مدارك تاریخ ایران قدیم را سوزانیده و از بین برده اند

بطوریکه گفته اند وقتی قلم بدست دشمن افتاد اثر آن حتما آلوده باغراض و اضافاتی میشود

مخصوصا در صورتیکه نویسنده هم دشمن باشد و هم شخصا دخیل در امری که نقل میکند که در این صورت با سهولت زیاد تری خواهد توانست حقایق را مستور دارد

یکی از نوشتههای تاریخی راجع جنگ ایران و یونان قطعه تاتری است بقلم (اشیل) پسر (اونوریون) که نویسنده شخصا در جنگ شرکت داشته است از جنبه تاریخی این نوشته قیمت دارد زیرا نویسنده شاهد قضایا بوده

و علاوه بر دشمنی ملی دو برادرش در این جنگها کشته شده است قیمت زیاد تری که میتوان بان داد این است که نویسنده با وجود بغض فراوانی که نسبت بایرانی داشته ممهنا در هیچ موردی نتوانسته است که باکی سرشت، شجاعت و صداقت، میهن پرستی و شاه دوستی ملت ایران را در پس پرده اغراض خویش مستور دارد

و این کیفیت دوجلت داشته است اول آنکه صفات پسندیده ایرانی و نور افتخار این ملت بقدری مبرهن و متجلی بوده که بدخواه نیز نمی توانسته است منکر آن گردد

هم آنکه نویسنده نمیتوانسته است پیش پشی کند که ممکن است

دست طبیعت تاریخ يك چنین ملتی را یکمرتبه تبدیل بتل خاکستر نماید
 جان بازی، فداکاری، میهن پرستی و شاه دوستی بالاخره صفات مذهب
 ایرانیان قدیم که وسایل ترقی این ملت بوده در این نوشته کاملاً به ثبوت
 رسیده و اگر در موقع مطالعه این کتاب در نظر نگه داریم که نویسنده
 مدخواه ایران بوده آنوقت است که میتوانیم بخوبی قیاس کنیم که
 انوار سواحه افتخارات ملی ما تاچه اندازه تابناک بوده و تاچه پایه
 دردنیاشهرت داشته است که نویسنده مفروض هم نتوانسته همه آنها را پوشیده بدارد
 از مطالعه این کتاب و تذکره مجد و افتخار ایران هر ایرانی میهن دوستی
 بی اختیار تغییر حال میدهد بملاوه چون در مصائب همیشه باید علت را
 تحقیق کرد آیا بهتر نیست که از دشمن بشنویم که باعث شکست قشون
 ایران طبیعت غدار بوده نه سرباز و ملاح یونانی ؟ (دیهیمی)

پرده اول = مجلس اول

(چند نفر از اشراف با یکدیگر صحبت میکنند)

یگنفر از حضار - در این موقع که لشکریان عظیم ایران برای سر
 کوبی یونانیان عزیمت نموده اند ما که معروف بونا داران شاه هستیم
 در این قصر پر شکوه باید بر تق و ترق امور مملکت پیر دازیم و هم ناظر
 احتیاجات این اردوی بزرگ باشیم - اعلی حضرت و این نعمت شاهنشاه والا تبار
 ما خشایارشای محبوب پسر ارشد دار پوش کبیر که شخصاً فر ما ندهی
 کل قوای اعزامی را بعهده گرفته اند ممارست و مراقبت امور کشوری خود
 را بکف کفایت و تجربه ما واگذار فرموده اند

یکسلسله احساسات قبل الوقوع مظلمی در اطراف مراجعت شاهنشاه
 روح و قلب مرا متزلزل ساخته است قوای مهیب مملکت آسیای بنگها
 بجیش آمده ولی جوانی، بر احتیاطی و عدم تجربه پادشاه جوانبخت و نوبخت
 نوید های خوشی از هانبت این رهنماخیز نمیدهد

از تاریخ حرکت این سیل بپایان کن هنوز چاپاری نرسیده و قاصد

های سلطنتی اخبار جنگ را با این شهر رسانیده اند
اهالی شوش و اکیانان یعنی آن جوانانی که در قلاع مستعجم (سیسیا)
ساخلو میدادند اما اوطان خود را ترك گفته اند قسمتی مامور شده اند ناوهای
جنگی اعلیحضرت را اداره کنند و قسمتی دیگر بهادران های سلحشور
جاوید و قراولان خاصه را تشکیل داده گروهی هنگهای مبارز نیزه دار
و دسته گردان های بیك تیرانداز را تشکیل نموده اند

اما عموما شاهدگان و الانبار آمیسترس — آرتافرنس — مگابازس
آستاپس که هر يك پادشاه و فرمان فرمای ممالك وسیع و در عین حال
فرمانبردار اعلیحضرت شاهنشاه و جزء سرداران ملتزم رکاب محسوب
میشدند در موقع حرکت ملاقات نموده و دیدیم که هر يك با لشکریان
فداکار فراوانی بامثال امر شاهانه عازم میدان جنگ گردیدند •
مهارت این لشکریان در تیر اندازی و قدرت آنها در اسب نازی
و نیزه بازی — ابهت ظاهری و شجاعت باطنی و جلی ایرانی از شرق تا غرب
شهرتی بسزا دارد •

مدتهاست دنیا از خوف و دهشت ارتش ایرانی درتزلزل است
در عقب این قشون جرار سرداران کل امپراطوری ایران مثل عالیجنابان
ارتبارس — ماسیسترس — نیمه فاراندازس — و سوستانس که در
تیراندازی و اسب بازی و اداره کردن هنگهای ارا بهای جنگی یکتا و بی
مثل هستند عازم میدان گردیده اند

از سمت دیگر مملکت یعنی از سواحل رود مقدس نیل سرداران
عظیم القدر دیگری مانند سوزیگانس — پگاستاگن — که مصر را احیاء
کرده اند آرسام که حکومت شهر مقدس ممفیس را دارد •
آریوماردوس که سلطنت ولایت عتیق — تب — بااوست رهسپار
گردیده اند •

ملاحان پیشماری که از فرط شجاعت و مهارت در دنیا بگراگان دریائی
مشهور شده اند برای خدمت در ناوهای جنگی شاه مامور شده اند

ساختشوران لیدی و همچنین تمام قوای که در حوزه ساتراپی متراگردس
ساخاوداشته اند نیز از طرف دیگر روانه شده اند
ساکین کوههای مقدس (تیمولوس) این جنگیانی که خستگی و فرسودگی
نمیشناسند نیز در تحت قیادت (ماردن) و (تارییس) و (میزیسیان)
عزیمت نموده باید مترصد آن باشیم که به تنهایی یونانیان گستاخ را
تنه بزرایی بنمایند

از مملکت پر نعمت بابل گردانهای کوهکن نیزه باز - بهادران
های برهیت تیرانداز و ملاحان برهنه آزموده حرکت نموده اند در دریا
و خشکی با طاعت شاهنشاه بزرگوار ایران جان فشانی خواهند نمود
خلاصه قسمت بزرگ آسیا تنها یک اشاره شاهنشاه عظیم الشان
خود برای کسب افتخار و جانبازی در رکاب هیئت بایکدیگر مسابقه میدهند
میهن با کمال افتخار بوجود چنین فرزندان از مفارقت جوانان ناکام خود در سوز و
گداز بوده ! مادران و بانوان این جوانان با کمال نجات و شهادت عزیزترین
دارائی خود را در راه افتخار میهن و برای امثال امر شاهانه تسلیم دژخیم
جنگ نموده فقط آرزویی که دارند این است : « مو فقیه شاهنشاه و
نصرت ایران »

این سیاه عظیم که بایک اراده میتواند جسمین ترین کوهها را با خاک
یکسان نماید مدتیست از تنگه (آناپاس) عبور نموده و امروز در خشکیهای
ماوراء دریا میباشد بزرگترین کشتیهای جنگی را با زنجیرهای محکم بهم
بسته بوسیله یکچنین پل مستحکمی آخرین سرحد وطن عزیز را با خاک
یونان متصل ساخته اند .

غرش دریاها و تهدید امواج دریاها دیوانه را با سلاسل آهنین
مطیع و منقاد ساخته اند .

کابل ترین میوه جلیل ترین خانواد های ایرانی یعنی اعلیحضرت
شاهنشاه بزرگترین ممالک دنیا با اطمینان در و فاداری و شجاعت رعایای
خوبش سپاهیان بی حساب خود را از برو بجز جنگ اروپا سوق داده است
برق چشمان او مانند ازدهائی پرمخافت دستجات زیاد کشتیها را

در دریاها بحرکت آورده ملیونها دست و بازو را بعمل واداشته و تمام ارا به
های سوریه را جایکن نموده است
کمان ایرانی در مقابل نیزه یونانی درآزمایش است
کدام قدرت میتواند با چنین عظمتی مقابله نماید؟
کدام سد سدی میتواند در برابر چنین دریای موج و
م تلاطم دوام آورده؟

اما در همین حال باید بخاطر آورد « که هیچ وجود
و عظمتی هم نمیتواند ازدادهای بخت مکاره و تصادف شوم
در امان باشد

تنها لغزشی کافی است که مقتدر ترین دستها را گرفتار
این بند سازد رائجه فریبنده اطعمه لذیذ این دام ذیروح
را جلب میکند و اگر کسی گرفتار آن شد استخلاص از آنرا
باید فقط از خداوند بزرگ انتظار برد»

اراده آسمان مدتی است که برله ایران خود نمائی میکند ایرانیان
را بعمله بقلاع و بروج وادار و بجنکهای خونین تشویق و سوق داده
و در هر حال شاهد فتح و ظفر را همیشه تسلیم آغوش ما ساخته است
امروز ایرانی بقدری اقتدار دارد و بجدی به قدرت خویش ایمان
دارد که غرش دریاها را استهزاء نموده و با کمال اعتماد همه چیز خود را
در مقابل غضب دریا بقطعات چوب و زنجیرهای بیدوام میسپارد
این ملاحظات افکار و روح مرا افسرده میسازد .

با تمام این احوال من بملشکریسان میهن عزیز خود مباحثات نموده
و فریاد میکنم

پاینده باش ارتش خوش طالع ایران
زنده باش ای ارتشبد عظیم الشان ایران = ای سر داربومی
بر درك .

ای آسمان انصاف ده و راضی مشو که فریاد ملامت بار دوش خالی

از مدافع بسمت تو آغاز گردد
گردانهای ساحشور و بهادرانهای رزمجو در تحت هدایت شاهنشاه
عالیقدر خود از تنگه باره ها گذشته قدم در خاک اروپا گذارده اند
و رختخواب مردان دلاور جنگی با اشکهای سوزان بانوان آنها
نمناک است .

ای بانوان عقیق ایرانی که با اطمینان کامل بموفقیت شاهنشاه عظیم
الشان ایران همسران وفادار خود را بالتزام رکاب پسر داریوش فرستاده اید
امداد آسمانها را تضرع نمائید .

اما ما چند نفر دستور شاهنشاه که ماموریت داریم در قیاب اعلیحضرت
استمرارا در این قصر مانده و ازان خارج نشویم برای ما فرض است که
با کمال احتیاط و شکیبائی منتظر نتیجه این رستاخیز شویم و ببینیم که
آسمانها با طالع ولینعمت ما بچه نجوایی میکنند

هنوز معلوم نیست که در این سفر ستاره بخت خشایارشا پسر ارجمند
ولایق ترین فرزندان مدبر ترین مردان کینی چه درپیش دارد
نمیدانیم که بالاخره فرشته ظفرروی کمان ایرانی قرار خواهد گرفت
یا نبزه یونانی

ا. - علیا حضرت بانوی اعظم - مادر شاهنشاه بزرگوار
ایران - ملکه عظیم الشان کشور آسیائی یعنی ستاره درخشان سلسله
هخامنشی تشریف میاورند

این ستاره درخشان در حقیقت چشمان خداوند نیکوکاری
می باشند .

بقدمش در افتیم و خود را برای اجرای اوامرش مهیا
نشان دهیم

برده می افتد



پرده دوم

مجلس اول

آتوسا — جمعیت اشراف



مسن ترین دستور — سلام و درود بر تو باد ای ملکه مقدس
ایرانیان — ای مادر خشایارشا — ای خاتون معزز داریوش کبیر —
سلام بر تو باد ای همسر بزرگوار یگانه مردی که معبود ایرانیان بود
سلام بر تو باد ای بانوی پاك سرشت — سلام بر تو باد ای مادر یگانه مردی
که امروز معبود ماست
مباد آن روزی که خدای جنگ بر طالع قشونت تو بی
اعتنا شود .

آتوسا — از ترس و واهمه يك چنین ردزی است که من از
قصر خویش و از مسند والائی که داریوش را در آن پذیرفتم بسوی شما
هازم گردیده ام

اضطراب و نگرانی قلبم را میشکافد دوستان از شما چه پنهان
میترازم که ادبار طالع و برگشت اقبال اساس و بنیانی را که داریوش با
زحمات زیاد و البته با استعانت خداوند متعال برپای نهاده بود فرو
ریزد و تنها خیال واهی موجب این اضطراب من نبوده
من از مملکت پهناور و گنجینه بی شمار و عزت و راحتی در قصر در
صورتی که رعیت خوشبخت نداشته باشم بیزارم — من با داشتن خزائن
فراوان از دیدن بانوان عزادار و مغموم خجل و سرافکنده هستم

امروز ذخایر و گنجهای ما بعد کمال است اما وحشت من برای
آن کسی است که چشم تمام این اوضاع میباشد
عزیزان من وقتی چشم مملکت حاضر نباشد مملکت مملکت
کوران نخواهد بود ؟

ای سالخوردگان وفادار وای پرستندگان شاه مرا بند دهید زیرا

تنها صدای ایرانی و نصیحت ایرانی است که میتواند مرا راحت کند
یکی از دستوران - علیا حضرتنا تردید بخود راه ندهید
 کوچکترین اشاره علیا حضرت برای ما امر آسمانی محسوب میشود چه
 کنیم؟ صحبت کنیم؟ مشورت نماییم؟ یا حرکت کنیم؟ ما تسلیم اراده
 مطلقه علیا حضرت میباشیم

علیا حضرتنا روح و قلب ما، زندگی و خانواده ما، امروز و آتیه
 ما، وابسته بکوچکترین اراده ذات مقدس است

اتوسا - از زمانیکه فرزند دلیرم بجمع آوری سپاه پرداخته و
 در خیال عزیمت یونان شد هر شب خوابهای موحشی میدیدم ولی هیچگاه
 خوابهای من مانند دیشب خوفناک و غرنج نبود گوش بدهید که دیشب
 در خواب چه دیدم

دو نفر زن دیدم که دارای زینت فراوان و یکی بطرح ایرانیان
 و دیگری مانند (درین) ها لباس های فاخر دربر نموده هر دو
 دارای قامتی قشنگ و لسی خیلی بلند تر از قد معمولی ما
 ها بودند.

دست طایعت در حسن، جمال و لطافت اندام آنها شاهکار قدرت
 خویش را بعد کمال رسانیده و ظاهرا چنین مینمود که هر دوی آنها از
 يك پدری و دو خواهر بودند که قضا و قدر یکی از آنها را در سرزمین ایران
 و دیگری را در خاک یونان نشو و نما داده بود

این دو زن بیکدیگر رسیده و نزاع برداختند - در این بیست
 فرزندم را دیدم که با عجله خود را بان دو رسانیده آنها را از هم
 جدا ساخته بگردن هر يك ریسائی بسته و بعد هر دو را به اراکه
 خویش بست.

چنین مینمود که یکی از آنها از این پیش آمد راضی شده و با
 نهایت رضایت و افتخار برخود میبایلد اما دیگری باتمیر و غضب بهیچان
 آمده بادست های خود جوب های اراکه را شکسته و انفاس خویش را

گسیخت در اثر شکستن ارا به بصرم بزمین افتاد - در این بین داریوش پدش در رسید و بخشایارشا ملامت نمود - خشا یارشا نیز بمحض رویت پدر و شنیدن ملامت جامه خویش را بتن درهم درید
این بود حکایتی که در خواب دیدم .

همینکه بیدار شدم دستهای خود را در آب چشمه پاکی شسته با هدایا و خدمه عازم معبد مقدس (میترا) شدم نزدیک معبد عقا بپرا دیدم که با کمال اضطراب باتشکده میترا پناه برده و در آنجا مخفی شد ناگاه کرکس عظیم الجثه در عقب عقاب باتشکده سرازیر شده سرعقاب را بین چنگال خود گرفته در حالیکه عقاب پر و بال میزد و من مضطرب و پریشان تماشا میکردم مغز او را شکافت

من خیال میکنم این خواب و منظره ای که دیدم شایسته آن باشد که در اطراف آن صحبت کنیم اما در ضمن هم از خودم میپرسم چگونه ممکن است بصرم خشایارشا در خطری واقع شود اگر فتح کند تجلی افتخار او عالمی را منور و خرسند خواهد ساخت و اگر مغلوب شود کسی را بارای آن نخواهد بود که از او مواخذه و باز خواست کند
خدایا فرزندانم را در ظل عنایت خود سلامت بدار که باسلامتی او در هر حال این سر زمین خدا و ندگار و ولی نعمت حقیقی خود را برسنش نماید .

جمعیت اشراف - علیا حضرت ما نمیتوانیم ذات مقدست را نه کاملاً مطمئن سازیم و نه آنکه دلیلی برای وحشت علیا حضرت بدانیم - همینقدر استدعا داریم الان بمعبد تشریف حاصل نموده و تمنی فرمائید که اگر اینفال دلالت بر قضایای شومی داشته باشد نحوست فال را متوقف سازد و اگر دال بر پیش آمد های مبینونی باشد وقوع آنرا برله علیا حضرت و برله فرزندان علیا حضرت و برله کشور و ملت و برله احبای علیا حضرت زودتر بموقع برساند سپس شراب مقدس را نثار معبد فرمائید

و از مزار شوهر و الاثبار خودتان داریوش پاك سرشت که دیشب بر شما ظاهر شده تقاضی فرمائید که از اعماق زمین ادعیه سعد خود را

برای اعلیاحضرت و اعلیحضرت فرستاده و خوابهای شوم را در ته گودال ناریک شبهای جهنم محبوس سازد .

این توصیه ماست و این است عقیده ما و یقین داریم که از روی کمال شاه پرستی عرض شده باشد

اتوسا - ای معبرین خیر خواه و وفادار اسمانها شما را سلامت نگهدارند من الان بقصر خود میروم تا از آنجا بمعبد رفته هدایا و شراب خود را به (میترا) و (مان) تقدیم کنم اما راستی بگوئید بینم آتن در کجا واقع است

یکی از دستوران - در مسافت بعیدی از اینجا و در سمت مغرب میترا .

اتوسا - آیا همین شهر است که فرزندان میخواهد خراب کند

حضار - تنبیه اهالی آتن و یونان برهر ایرانی فرض است

اتوسا - معلوم میشود قشون آتن خیلی زیاد است

حضار - هرچه هست مردمانی نا درست میباشند که باهالی مد

صدمات زیادی زده اند

اتوسا - آیا منابع ثروت و خزائن سرشاری دارند ؟

حضار - خزائن آنها در زیر زمین و منابع آنها معادن فراوان

نقره است .

اتوسا - آیا اسلحه آنها هم تیرو کمان است

حضار - خیر آنها بانیزه و سپر میچنگند

اتوسا - رئیس آنها کی است و پادشاه آنها چه نام دارد ؟

حضار - آنها پادشاه ندارند

اتوسا - پس چگونه جسامت آن را دارند که بسا بصرم

مضاف دهند .

حضار = کار آنها در نبرد جنگ و گریز است

اتوسا = چگونه میتوان اخبار خوشی بمادران سر بزازانم رسانید ؟

یکی از حضار - تصور میکنم خیلی زود مجهولانی بر ما معلوم شود زیرا کس دیگری را جز چاپار را ن مخصوص شاه یارای آن نیست که در اطراف قصر با این سرعت حرکت کند و اگر کسی نکه که پیش میاید چاپار شاهنشاه باشد قطعا ما را از اخبار حقیقی چنگ مستحضر خواهد ساخت

+++++

برده دوم - مجلس دوم

آتوسا - اشراف - چاپار

چاپار = (پس از سجده به آتوسا) ای سرزمین آسیا ای ایرانیان شرافتمند ای کانون و مرکز اقتدار و جلال بدان و آگاه باش که گلهای افتخار تو پژمرده شد - داس تقدیر گلستان ایران را درو نمود

آه برای من چقدر دشوار و سنگین است که این مصائب را برای شما روایت کنم اما باید اوضاع را بعرض رسانم ای ملکه و ای خاتون شرافتمند چشم زخمی که از تنش پرافتخار تو ازدست روزگار گرفت بسیار شدید بود

جمعیت اشراف - آه چه فلاکت جبران ناپذیری! چه مصیبت مدهشی! چه بدبختی بزرگو!

ایرانی سرشك خوانابه بریز

چاپار - من هیچگاه شایق آن نبودم که سلامت رسیده و مبلغ يك چنین اخبار شومی قرار گیرم

جمعیت - ای خدایان چرا ما را زنده نگاهداشتی تا يك چنین روزی را بینیم؟
چرا ما را کور نکردی که رنگ پژمرده چاپار و يك مخصوص شاه را نه بینیم

چرا مارا کر نکردید که از شنیدن چنین اخباری معاف باشیم
چاپار - بلی تمام بلایا را با این چشم دیده ام تمام قضایا را
میدانم نه پندارید که از دیگران نقل میکنم

افسوس که این همه ملل و قبایل هنگامی رزمجوی خود را تحت
لواء واحدی بچنگ ملتی فرستاده اند که محبوب خدا یان بوده است
دریا و بغازله و سواحل سالامین از نمش سربازان ایرانی مستور شده است
تیرهای ما فرصت کار نمیکنند سفاین ما نتوانستند پیاده شدن قشون را
حمایت و تأمین کنند

ای (سالامین) تو ای نای که همیشه مغرور من و مغرور هر ایرانی
شرافتمندی خواهی بود!
ای اتن مکار که خاطره تو همواره دیدگانم را مملو از سرشک
خواهد داشت ! ...

اتوسا = سنگینی و فشار این مصیبت قلبم را از حرکت باز میدارد
و مانع میشود که صدایم از حنجره خارج شود اما با تمام این احوال
باید مطیع اراده خداوند* شد وقتی خداوند مقدر نمود و امری داد باید
اطاعت نموده و بردباری نشان داد سرشک مرد ایرانی را بجز در مسرت
نباید دید شما سالخوردگان تأمل کنید

(به چاپار) شما هم قدری راحت نمائید و هر اندازه که مشکل
باشد طاقت بیاورید و شرح بد بختیهای ارتشم را برای من بگوئید از
سرداران عزیز من کدام زنده هستند از پادشاهان ملنزم رکاب فرزندم کدام
يك هنوز عصای پادشاهی در کف دارند ؟

چاپار = اعلیحضرت شاهنشاه سلامت هستند گواز آسیب مصون
بوده اند.

اتوسا و جمعیت - هزاران بار شکر بدرگاه خدا یان که
پس از یاس کامل امیدواری بزرگ داد و پس از تاریکی مظلّم نور درخشان
خورشید را بیا عطا فرمود ای چاپار تو دریچه نورانی امید را
بیا نمودی

چاپار - اما ارتبارش سپیدار ده هزار تن سرباز روی صخره
های سیلن کشته شد = داداشش فرمانده هزار سوار دیگر زنده
نبست - تنانگن دلیر ترین سواران باختر در سواحل نیلایا میب
خواهد ماند

(لیله) و (رسام) و (ارژستس) هر سه نفر در جزیره که محل نشو و نهی
زهره است باقی خواهند ماند (فارنوک) و (اوه دس) و (فروسبس) با (آرکته) که
از ممالك اطراف نیل آمده بود در يك كشتی و با هم باغماق دریا فرو
رفته اند خون غیور (مانالوس) سپید ریش و چهره اش را رنگین نموده
و (ارا بوس) مغ بزرگ تا ابد در زیر زمین خواهد خفت بالاخره صاحبان
آن نیزه های وحشت آور سربازان بی همتای سارد که تا ابد ایرانی
برای آنها خواهد گریست دیگر روی میهن خود را نخواهند دید

پادشاه سیلیسی مرد ولی با افتخار زیاد و مرك او برای دشمن
زیاد گران تمام شد این بود ایامی که در خاطر من مانده بود

اتوسا - چه میخواست - چه مصیبت بزرگی - ایرانی چگونه خواهد
توانست که این خفت را بر خود هموار سازد؟ خوب بقیه را شرح بده
مگر یونانیها چه قدر کشتی داشتند که توانستند به نیروی دریائی ما
حمله نمایند ؟

چاپار - از حیث عدم مطمئنا بدانید که سفائن ما زیاد تر
بودند یونانیها بیش از سیصد کشتی نداشتند خشاپارشا آنچه من میدانم
بیش از هزار کشتی داشت

یونانیها از حیث عدم وشجاعت ابتدا با ایرانی قابل مقایسه هم نبودند
اما یکی از خدایان ظالم تقدیر مارا در میزان ناموزونی وزن کرده
بود این خدای ظالم عدم سپاه مارا در دریا گرفتار نهر و غضب
امواج نمود .

اتوسا - خدایان شهر پالاس را محافظت میکنند = خوب
کدام رف شروع بعمله نمود
چاپار - ای بانوی بزرگواردان و آگاه باش که يك روح

وسوسه اكار و پليد = يك وجود مشغوم و خدعه كار تمام بدبختيها را سبب شد = يكي از مردان يوناني نزد شاهنشاه آمده و اظهار کرده بود که قشون يونان مرعوب شده و منتظر شب است که فرار کند شاهنشاه هم بدون آنکه با سرداران خود مشورت نمايد و بدون آنکه از نخبطينت ناينان احتياط کند و با آنکه از غضب خداو همه نمايد فوراً بسر داران خود امر داد محض آنکه انواراً طلا خورشيد از سطح زمين رخت ببرند و همينکه تاریکی شب برده سيال خود را بروی اسما نها در کشد فوراً سقائن سفائن سهيل مانجرک در دريا ايجاد نموده و ساحل آسيارا با سواحل اروپا برای عبور دلهن لشکر بهم متصل سازند و بقیه سقائن نیز بسمت جزيره (اژاکس) حرکت نموده و آنجا را تصرف نمايد اين خلاصه اوامري بود که صادر شد اما شاهنشاه نپيدانست که خدايان برای او چه مقدر کرده اند

سربازان با کمال نظم خود را مهيا مينمودند و جاشويان ~~نظم~~ غروب آفتاب پاروب ميزدند

همينکه غروب شد جاشو و سرباز به محل ماموريت خود شتافت سقائن بنحوی که امر داده شده بود وظيفه خود را انجام دادند و در تمام مدت شب نیروی دریائی در تحت مراقبت ناو سالاران منتظر موقع فرار یونا نيان بود .

ساعات سپری شد و از فرار یونا نيات اثری ظاهر نگردید اما هنوز عرابه نورانی ميترا بحرکت نیامده بود و زمین از شفق کاملاً نقره فام نگردیده بود که آوای سرود جنگی یونا نيان بگوش رسید .

ایرانيان که منتظر جنگ نبودند و فرمان دیگری هم نداشتند بی تکلیف مانده صدای طبل بزرگ يونانيان بر خواست و بلا فاصله پاروب آنها آبهای شور را شکافته و در نظر ما نما يافت شدند .

جناح راست آنها جلو تر آمده و بقیه قوا ~~دنبال~~ عقب آن ها حرکت می کردند .

برای مقابله با این حمله غیر منتظر برای ما مجال دفع حمله هم باقی نمانده کشتیها سرعت نزدیک شده و بشدت با سفائن فنیقی تصادم نمودند با این حمله پهلوی عده ای از کشتی های ما را خورد نموده سپس تمام سفائن با یکدیگر نزدیک شدند.

کشتی های ما که بغیال ساختن پل متحرک در تنگه باریکی جمع شده بودند دیگر نمی توانستند سرعت حرکت نموده و خود را برای جنگ دفاع فوری آماده نمایند و در نتیجه پیشانی های آهنین سفائن ما با یکدیگر تصادم نموده و کشتی های خودمان را خورد میکردند یونانیها نیز از موقع استفاده نموده بخورد کردن کشتی های صدمه دیده ما پرداختند و تصادف چنین مقدر نمود که طوفان مهیبی هم در دریا بر خاسته و مانع رسیدن کمک بکشتیهای ما شد بالنتیجه طولی نکشید که سطح دریا در زیر خورده چوب و نمش سربازان مستور شد

باقی کشتی های ما با بی نظمی زیبا دی راه فرار پیش گرفته بالا خرم تاریکی شب آن ها را از نظر دشمن پنهان نمود علیا حضرتا اگر تاده روز دیگر هم شرح دهم نخواهم توانست که مصیبت های یکروزه را بعرض پیشگاه مقدس برسانم.

اتوسا - ای خدا یان رگبار بد بختی را جانب ایران کسبیل داشته و با سیل مصیبت سطح آنرا مشروب ساختید.
چاپار - علیا حضر تا بدانید که هنوز نصف مصیبت را هم نمی دانید.

اتوسا - بگوئید کدام بد بختی بزرگتری را هنوز نگفته اید.
چاپار - برگزیدگان ایران یعنی طبقه جوان ایرانی که در شجاعت و نجابت و دلپرستی شاه شهره آفاق بودند بدون آنکه بتوانند فرصت جنگ یافته و تحصیل افتخار نمایند با کمال حقارت و پستی از بین رفتند در مقابل سالامین جزیره کوچکی است که همیشه برای سفائن منحوس

و مشغوم بوده و الهامات رب النوع (مان) همواره در آن جزیره شنیده میشود شاهنشاه قسمت زبده و جوان لشکریان خود را مامور آنجزیره فرمود که آنچه یونانی بان جزیره فرارسند اسیر نمایند و آنچه ایرانی از کشتیها بدریا افتد نجات دهند اما از بدبختی صفحه دیگر دفتر تقدیر را نخوانده بود همینکه خدایان دردربا یونانیان موفقیت دادند تمام قشون یونان درایت جزیره پیاده شده و از همه طرف سپاهیان را که در آن بودند محاصره نمودند پس از آنکه باران سیل آسای تیرو سنگ و گلوله است آنها سردادند بالاخره تا آخرین نفر این قشون از بین رفت .

شاهنشاه که در يك نقطه مرتفعی از ساحل ایستاده بود و ناظر تمام این جریان بود فریادهای خشم و غضب، کشیده و از اینک نمیتوانست بامداد قشون خود بشتابد لباسهای خود را پاره پاره کرد بالاخره بایقیه قشون را بازگشت را پیش گرفته و مراجعت نمودند این بود خلاصه اخبار جنگ اتوسا - و که تنبیه اتی چقدر برای بصرم گران تمام شده سربازانی که در (ماراتن) بخاک غلطیده بودند کافی نبود که بصرم فدیة های جدیدی در این صحنه میخوم بخاک و خون در غلطاند

خوب بگو بقیه کشتیها که فرار کردند چه کردند چه شدند ؟
چاپار - هرنا خدائی مطیع باد شده بستمی فرار کرد یکقسمت از قشون در اراضی (ئوسی) از تشنگی هلاک شد بقیه از اراضی مجاور (مالیاک) عبور کرده خود را بآبهای اسپکیوس رسانیدند و از آنجا از راه آشائی و تسالی گذشته باز حیات زیاده خود را بکوهستانهای (اورونی) رسانیدند در آنجا برای اولین مرتبه پس از اینهمه مصائب بخت ما یاری کرد سرمای شدید شب آب دریای استریمونی را منجمد نمود در مقابل این طالع غیر منتظر بی اعتقاد ترین مردان بخدایان زمین و آسمان سجده کرد و لشکریان پس از عبادت صبح بروی یخ حرکت نموده عده زیادی قبل از خود نمائی آفتاب عبور نموده و جان سلامت در بردند اما همین که اشته سوزان

آفتاب قدری زیادتیر بروی یخها تابید دفعتاً یخها شکاف برداشته و گروهی از سربازان بآبریختند و خوشبخت آنهایی بودند که فوراً خفه شدند خلاصه عده‌ای که توانستند از این بلایا جان بدر برند بدستجات کوچک تقسیم شده و هر دسته بسمت میهن و آشیانه خود شتافت *

ایرانی باید قرنها باین مصیبت بگرید

یگانه از اشراف - ای خدای قهر و غضب امروز باریس سنگینی

بدوش ایرانی قرار دادی

اتوسا - باید قبول کرد که منجم زن خوش عاقبتی نبوده ام چگونه خاطره عزیز جوانان ایرانیم را ممکن است دقیقه‌ای از نظر محو کنم؟

چه احساسات قبل الوقوعی تمام این بدبختیها را بمن خبر دادند

(به اشراف) آیا خوابهای مرا در نظر دارید الحال محتاج بیند شما

هستم باید بکوشیم و خشم خدایان را فرو نشانیم *

من بقصر خود میروم که برای رب النوع مان وزمیت هدایایا ورم

گرچه اینکار دیر شده ولی شاید بتوانیم از مقدرات بد آنیه جلوگیری

کنیم اما شما که وفاداران شاهنشاه هستید امروز است که باید صداقت خود

را باثبات برسانید اگر پسر من قبل از مراجعت من برسد او را بقصر

راهنمایی نموده و برا دلداری دهید و مراقبت نمایید که از شدت یاس بدبختی

بزرگتری برای ایران پیش نیاید *

« پرده می افتد »



پرده دوم - مجلس سوم

جمعیت اشراف

ای ژوپیترا (رب النوع جنك) تونی که ارتش بیمثل ایران را مغلوب یکمشت مردمان بی ایمان ساختی تونی که اکباتان و شوش را بهزایش نشاندی

چقدر بانوان همدرد ایرانی امروز با سیماهای غمگین و چشمان اشك آلود و قابهای شکسته با دستهای لرزان جامه بت یکدیگر چاك چاك می کنند .

چقدر از بانوان ایرانی امروز در بسترهای نرمی که شاهد ایام خوشبختی و سعادت آنها بوده باشك خونین همسران نجیب و اصیل خود را بیاد آورده و تادم واپسین موی کنان بسینه خود خواهند زد

تمام آسیا امروز ناله می کند خشایار شا اطفال این کشور را جمع کرده و یکجا بکریوه قهر خدایان تسلیم کرد .

خشایار شا با کمال بی احتیاطی تقدیر قشون را بیک مشت کشتی ضعیف که خود آنها دست خوش هوس بلبل بوده اند واگذار کرد .

امروز چه نتیجه دارد بیاد آریم که يك روزی ولی نعمت ما داریوش کبیر بوده است - بچه درد میخورد مباحثات کنیم که داریوش رادر شوش میپرستیدند

بچه درد می خورد فخر کنیم که تا دم مرگ هم در میدان جنك دشمن پشت داریوش را ندید

با این احوال هزاران بار خدایان را شکر گذاریم که لا اقل شاهنشاه محبوب ما توانسته است از کوههای مستور از برف و صحرای منجمد عبور نموده و خود را بیابخت خود برساند

ای بانوان سیه بخت آرام شوید با منات و برد باری - با

میر و شکیا می = با اصالت و نجات ایرانی در قلب خود زاری
 نموده و درد خود را از دشمن پوشیده بدارید - فرزندان شما را
 خدایان از دست شما ربودند ولی شاهنشاه شما باقی است - از خدایان
 بخواهید به شاهنشاه شما موفقیت دهد که يك مشت مردمان بد کار و
 پلیدی را که موقتاً گوی موفقیت ربوده اند تنبیه نموده و سیاست کننده
 ای بد را نی که فرزندان خود گریانید - ای سالخوردگان
 که از مرگ نو جوانان خود شیون میکنید امروز میوه و ثمرندگانی
 شما خوراك موالید امواج تلخ هستند و این آن نو نهالان بجز الم و
 درد و حسرت برای شما باقی نمانده
 اما شاهنشاه شما باقی است او نگهبان تارك و دیهیم و شرافت
 و جلال و عزت ایرانی است
 از خدایان بخواهید که بدست شاهنشاه ایران این تارك را
 شست و شو دهد
 برده می افتد

پرده سوم = مجلس اول

درمزار - داریوش

اتوسا و جمعیت اشراف

اتوسا - وفا داران عزیز من تجزیه نشان داده است که
 از گزیده از ریسمان سیاه و سفید حذر میکند -
 همانطور و قتیکه جریان موافق حوادث بانسان مساعد شد آنوقت
 است که هر پیش آمدی را بقال نيك گرفته و اعتقاد پیدا می کند
 که مرغ سمد از پیم سوخته شدن بال و پر خویش از فراز سر او
 رد نخواهد شد

امروز همه چیز مرا بوحشت میاندازد بنظر من خدایان نظرعنایت خود را ازما برگردانیده اند = طینتی که ابدًا شباهت با آهنگ فتح و ظفر ندارد دائما در گوشم صدا میکند

من الان از قصر خود پیاده و بدون خدمه خود بدینجا آمده‌ام من برای استراحت روح پدر بزرگوار خشا یار شا شر سفید خالص که از گاو زرد گرفته شده همراه آوردم علاوه بران شربتی که دراین ظرف پاك گرفته شده شرایست که از تاکی تحصیل گردیده که با آب تمیز و مقدس چشمه نزدیک معبد میترا مشروب میشود - این میوه معطر زیتون از درختی است که برک آن بروی خاک نمی افتد این دسته کل از بوته‌ئی جمع شده که درسرزمین مقدس نمو مینماید

میخواهم این هدایا را بمزار داریوش تقدیم کنم

وفا داران عزیز من مایلم که سرود ملی و جنگی ایران با این هدایا همراه باشد - برای بیدار کردن روح مقدس داریوش هیچ صدائی مطلوبتر از سرود ملی ایران نخواهد بود

شما بخواندن سرود بپردازید که در همان حین من هم هدایای خود را بوسیله روح داریوش برای خدایان دوزخ بفرستم تا آنکه بهم ر آمده و نفوذ خویشرا از مقدرات ملت من بکاهند

اشراف - ای بانوی والا تبار هدایای خود را تبار کنید و شراب و شیر را تا اعماق کور نفوذ دهید در همان حال ما هم با سرود ملی روح دار بوشرا از خواب بیدار نموده و نزد خدایان میفرستیم *

ای هرمس ای خدای بزرگوار با نهایت عجز استدعا داریم که برای ساعتی لا اقل روح داریوش را آزادی دهید تا آنکه اگر هنوز برای ما چاره‌ئی باشد اومارا بیاگاهاند *

ای شاهنشاه جاوید - ای پادشاهی که با خدایان هم تراز بودی آیا میتوانی صدای مارا بشنوی :

تضرع و ناله ما بگوش تو میرسد ؟ ما برای اعلام فلا کتهای
بزرگی آمده ایم .

ای زمینها ای خدای خدایان مردگان بیک روح شرافتمند --
بروح خداوندی که سابقا در شوش محل پرستش بود اجازه دهید موقتا
از سر زمین شما خارج شود .

بیک پهلوانی که هیچوقت روی زمین نظیر او را ندیده رخصت دهید
ساعتی بما نزدیک شود

این شاهنشاه برای ما عزیز بود قبر او اینک محل پرستش ماست
در شکم این خاک عزیزترین موجودات آرمیده است
ای خدای خدایان مردگان - ای پلوتن - بروح داریوش اجازه
ده نزد ما بیاید .

داریوش هیچگاه فرزندان و ارتش خود را در جنگهای تفریحی و بیجهت
بکشتن نمیداد

ایرانیان چنین عقیده دارند که داریوش از طرف خدایان الهام میشد
حقیقت هم همین بود زیرا ارتش داریوش روی شکست را ندید
ای شاهنشاه در کنار این مزار ظهور نما - دیدگان ما را با جمال
موقر خود روشنائی ده

ای شاهنشاه - ای پدر حقیقی ایرانیان - ای داریوش فاتح
نمایان شو

ای شاهنشاه بیا و فلاکتهای موحشی را بشنو ای خدای
مایا و ببین که پرده های گوناگون نیرنگ تقدیر چگونه
زندگانی ما را تیره و تار کرده است

ای پدر حقیقی ایرانیان ظاهر شو

ای پادشاه باد شاهان بیا و بیتیابی فرزندان خود را تسکین ده
ای شاهنشاه آگاه شو که از جوانان شوش چیزی باقی نمانده

واز نیروی عظیم دریائی تو چیز مهمی باقی نیست

جمعیت شروع بخواندن سرود ملی میکنند
« پرده میافتد »

پرده چهارم سایه داریوش در کنار قبر نمایان شده آتو سا و جمعیت اشراف

سایه — ای فرزندان نیک کردار بدران پاك سرشك — ای همراهان ورقای عهد جوانی من — ای سران سالخورده ایرانی، شوش پرشوکت من بر ایچه درغم و غصه فرو رفته است ؟ — چرا صدای شادمانی از شهر شنیده نمیشود ؟ از بسکه شامزمین را کوبیدید اعماق زمین از هم باز شد از مشاهده بانو و همسر باوفای خودم که چنین افسرده در پای قبرم نشسته است من می لرزم .

ای بانوی عفیف من هدایای تو را پذیرفتم ای سرداران ایران شما چرا گریه میکنید ؟

ناله جان خراش شما مرا بسوی شما میخواند مگر نمیدانید که برای خدا بان خیلی سهل تر است که بشر را بربایند تا آنکه آن را برهما نند .

معمدا قدرت و منزلت من نزد خدایان زیاد بود من آنها را قانع نموده و آمدم اما وقتی را که برای من معین کرده اند محدود است بجهله کنید و شرح دهید که کدام بدبختی فرزندان مرا چنبت بیچاره ساخته است .

یک نفر از اشراف — ای شاهنشاه و الا تبار ما جرئت آنرا نداریم زبان مایارائی نمیکند ابهت دیرینه تو زبان ما را میبندد
سایه — من در اثر ناله شما ازان دنیا آمده ام زیاد طول و اطنا ب
ندهید باختصار بکوشید

یکی از اشراف — ما از اطاعت این امر تو بیم نداریم ما از شرح دادن این بدبختی در هر اسیم تشریح اینهمه فلاکتها در حضور تو برای ما مشکل است

سایه = حال که ترس و پاس احترامات بموقع اهمیت وقت را از نظر شما محو نموده پس توای بانوی عزیز وای همسر وفادار وقار خود را ازدست مده این آههای جان گداز را قطع کن - پیبرده بمن بگو بدبختی وفلاکت نصیب بشر است در آسمان وزمین در زیر آب و زیر زمین هدف خود را میر باید بگو و شرح بده

اتوسا - ای خوشبختترین مردمان گیتی - ای رادمردی که تانور خورشید بچشمانت میدرخشید در ردیف مقتدر ترین خدایان محل برستش فرزندان و ملت خود بودی-ای کسبکه تاروژی که در روی زمین تنفس میکردی بخت و اقبال هممنان تو بود ای مسمودیکه قبل از آنکه ملت تو در گو دال خفت ییفتد رخت از این سرا بستی

ای داریوش عزیز من - ای شاهنشاه محبوب من ای خداوند عقل و شجاعت و کیاست تمام بدبختیها را در ضمن يك كلام بتو شرح میدهم

قدرت و شوکت دیرینه ارتش ایران زوال یافت

سایه = چطور ممکن است؟ - بگوئید بینم آیا وبا و طاعون درین قشون افتاده یا آنکه جنگهای داخلی رشفه الفت ملت مرا از هم گسیخته است

اتوسا - هیچك از این دو - ارتش بری و نیروی دریایی تو را خدایان در جنگ آتن بقرآزمین بردند

سایه - بگوئید بینم کدام يك از فرزندانم باین جنگ اقدام کرده است؟

آتوسا - خشایارشای مغرور آسیارا بجزا نشانید ؟

سایه - چنگ از خشکی بوده است یادریا ؟

آتوسا - هم از خشکی هم از دریا

سایه - قشون چگونه از دریا عبور نمود ؟

آتوسا - با پلهائی که بوسیله ناوها ساخته شده بود دوطرف

بغازها را بهم متصل نموده بوده اند

سایه - چگونه خشایارشا نرسید و اقدام بسد (بفر) نمود ؟

آتوسا - بلی او چنین نمود و خدا یات بقیه را

تصیب کردند .

سایه - چه کنی بسر مرا فریب داده است ؟

آتوسا - امر و ز است که ما از نتیجه ایت اقدام

مستعضر میشویم .

سایه - بالاخره کدام فلاکت بزرگتری شما را چنین زار و

نالان نموده است ؟

آتوسا - نیروی در یثائی محو شد و ارتش بری هم در اثر

آفت از بین رفت

سایه - يك چنین قشون عظیمی مغلوب شد ؟

آتوسا - شاهنشاهها بدان که فریاد های داغداران شو شما

را دیوانه کرده است

سایه - پناه بر خدا یات - چنین دیوانگی بر ای

چه بوده است ؟

آتوسا - ای شاهنشاه بدانکه تمام باختریان در عتفوان جوانی و

بدون درك اقتضای از بین رفتند

سایه - آه خشایارشای بد بخت چه دست های محکم و

زرگی را از دست داده

آتوسا - آنطوری که خبر رسیده خود خشایارشا هم بدون

نشون مهمی

سایه - خوب بگوئید خود او چه شده ؟ آیا از سلامتی خودش اطلاعی دارید ؟

اتوسا - می گویند قبل از شکست پل از دریا عبور کرده است .

سایه - بالاخره نجات یافته و پای اربه آسیا رسیده است ؟

اتوسا = چنین میگویند و خبر هم صحیح بنظر میرسد

سایه = اخبار و رؤیا زود تعبیر میشوند - پسر من سندات زیر بتك فلاکت ها قرار گرفت - صد افسوس مدتها بود که از خدا یات استدعا میکردم نزول این بد بختی را حتی المقدور بتاخیر اندازد اما چه باید کرد و قتی بشریپای خود بسمت بدبختی روان میشود اهریمن زشت هم از عقب او را میراند پسر من سندات را شکست و راه طوفان بلا یا باز شد - پسر من تصور نموده است که میتواند با زنجیر های آهنین دریای مقدس (هله) را تحت امر در آورد - او هنوز نمیداند که آب (بفر) همیشه بنا بامر خدایان مقدر است که بآرادی جریان داشته باشد - او مضاف طبیعت عمل نمود و با تخته باره هائی که بزور بتك و دست ضعیف بشر بیکدیگر اتصال یافته بودند خواسته است جر یات آزاد دریا را قطع کند .

این وجود فانی تصور کرده است - آه چه دیوانگی و چه هذیانی - او تصور نموده است که با (نیطون) هم میتواند کلاویز شد اینك من از خزائنی که در مدت پادشاهیم جمع آوری و نصیب ایران نمودم در هر اسم - این خزائن طعمه کسی خواهد بود که بسمت آن دست دراز کند

اتوسا - افسوس که اینها نمره پند های ابلهانه ایست که خشایار شای مغرور گوش داد! اطرافیان همیشه باو میگفتند این ثروت

هنگفتی که تو برای ایران جمع کرده‌ئی در اثر جنگ بوده است و اگر او در قصور خود راحت بنشیند چیزی به آن نخواهد افزود - این سرزنشهاییکه از طرف یکمشت احمق هر روز به او می‌شدند او را وادار بچنگ با یونان نمود

سایه - بدیهی است فلاسکت بزرگ و تاریخی است - از زمانی که (ژوپیتر) سلطنت مطلقه آسیا را نصیب من نمود هرگز چنین ضربتی را شوش بخاطر نداده و هیچ وقت چنینی از پای در نیفتاده بود .

پادشاه (مد) اولین فتوحات را نمود فرزندان او فتوحات او را تکمیل نمودند و همواره عقل سلیم مصباح و راهنمای آنها بود سومین آنها کورس کبیر آن بشر خوشبخت و نیک اختر راحتی و صلح دائمی را نصیب ملت خویش نمود

کوروس، کبیر لیدی و فنیقی را فتح کرد ابولوی را مطیع ساخت - هیچوقت او منفور درگاه خدایان نشد زیرا پادشاهی بود معتدل و فکور - پس از او (ماردوش) سلطنت نمود و او این تاج و تخت پر افتخار را تنگین ساخت

ولی (ارتافرنس) دلیر باهراهمان خود او را در قصر سلطنتی گرفتار و معذور ساخت (مارافیس) و بعد از او (ارتافرنس) سلطنت نمودند پس از آنها منکه دسه خدایان هم یارم بود سلطنت کردم اغلب لشکریان بزرگ بچنگ ها بردم ولی هیچگاه چنین مصیبتی را برای شوش سبب نشدم اما پس جوان من مثل جوانان تازه کار و بی تجربه کار میکند نصایح مرا فراموش کرده است ای سالخوردگان بدانید که تمام سلاطین ما قبل او چو ما بقدر یکنفر او باین ملت صدمه نزده اند

جمعیت اشراف - اقباله امید ما گویند چکنیم که از بدبختی های آتیه بگامیم ؟

سایه - هیچوقت باقشور زیاده تر از چنگ یونان نروید و بدانید

که خاك يونان هم بفتح يونان باشما میبخند.

يك نفر از اشراف - چگونه زمین یا ما میبخند ؟

سایه - بواسطه قحط و کرسنگی دشمن را ازبای میاندازد

يك نفر از اشراف - اگر يك قشون چابك و برگزیده ببریم ؟

سایه = از این قشون هم نه فتح و نه سلامتی نخواهید دید

يك نفر از اشراف - پس از تمام قشونهای خارجی هیچکدام

نتوانسته اند از (هله) عبور نموده و از اروپا برگردند ؟

سایه - اگر اروپا که هیچوقت نصفه و نیمه کاره تعبیر نمیشوند

معتقد باشید از چنین قشونیم بجز عده قلیلی بر نمیگردند - هم امروز بدانید

که بصر من که هنوز بادغرور کله او را پریشان دارد یکمده از قشون

برگزیده خود را در اروپا گذارده من میدانم که مقدر است قسمت اعظم

این لشکر نیز در اروپا بمیرند و صحرایرا که (ازوپ) مشروب میکند تقویت

نمایند - اینست آنمقدربکه الان در کمین نشسته است بصر من و قتی که باروپا

رسید و همه نکرد خدایا ترا شکسته معابد را خراب نموده معرایه را سوزانید

این فجایع مجازات دارد و کفر آن تارو زهای دراز دامنگیر خواهد بود

باهر قشونی میتوان جنگید ولی با مقدسات ملل نباید در آویخت

این بنای فلاکت باری که خشا یارشا پایه آنرا گذارده هنوز با تمام

نرسیده و هر روز بالاتر میرود کوههای استخوان تاسه نسل دیگر مانند

شهود طبیعت باولاد بشر خواهند گفت

» بشر از حدود و اصول بشریت خارج مشو وقتی تخم بدی و گستاخیرا

بکاری از حاصل آن بجز خوشه های نکبت و فلاکت درو نخواهی نمود

خرمن چنین محصولی نداشت یتیم خواهد بود «

هیچيك از اسلامین شما نباید بدون حق و دلیل بسمت نوامیس ملت

دیگری دست بی ادبی دراز کند .

(ژوینتر) این خدای مقتدر يك ناظم بی ملاحظه ایست که غرور

زیاد را از هر که باشد تنبیه میکند .

سالخورده‌گان عزیز! شما که از عقل سلیم بهره ورید بیسر من نصیحت کنید که دیگر با حرکات غرور آیز خویش خدایتان را خشمگین نسازد.

و شما ای مادر بیگناه وای بانوی والا تبار با استقبال فرزند خود بشتابید و برای او البسه مناسب همراه ببرید زیرا از لباسهای فاخر او بجز ژنده‌هایی باقی نیست وظیفه شماست که او را تسلی دهید.

من میدانم که بجز شما بجز فکری اطمینان نمیکند - اما من هم وقتم تمام شد - باید بمالک و سیمه ابدی مراجعت کنم

خدا حافظ بانوی بزرگوار - خدا حافظ سرداران سالخورده من باوجود همه این فلاکتها بکوشید ملت را سرور و خوشحال

نکاهدارید زیرا

روح بهاچ است که میتواند بدبختی را از خود براند
(پرده میافتد)

برده چهارم

مجلس دوم

اتومیا و جمعیت اشراف

جمعیت - مصیبت های وارده وفلاکتهائیکه درپیش است مارا عاجز می سازد.

اتوسا - نصایح شاه خود را پیری کنید - زمین یاس پرورشگاه تخم بدی و بدبختی است بنظر میاورید که خشایارشا باحال افسرده و لباس ژنده میرسد - زودتر برویم والبسه تازه برای اوتیمه کنیم و ورود او را آماده شویم

من نمیتوانم در روزیکه اطرافم را بدبختی فرا گرفته عزیز ترین

موجودات روی زمین را فراموش کنم (میرود)

یک نفر از جمعیت - ای خدایان مقتدر تا وقتی که شاهنشاه عظیم الشانی
مثل داریوش کبیر با عقل و تدبیر ما را هدایت مینمود چقدر خوشبخت و
راحت بودیم *

همیشه افتخار همنان موکب شاهنشاهی بود و همواره عدالت رهنمون
اداره امور ممالکی بود که تسخیر میشد فرشته فتح و ظفر هماره پیشاپیش
پرچمهای قشون و درفش شاهنشاهی در پرواز بود
چه ممالك عظیمه را فتح نمود *

شهر های ساحلی (استریمونی) - شهر های مجاور (تراس)
تسلیم می شدند - جزایر (پروموتوار) در ساحل آسیا و لایات
لسبس - ساموس - شیو - باروس - نا گزوس - میکت
اندروس - تنوس ، یکی پس از دیگری دروازه های خود را بروی
سربازان ایرانی میگشودند

ممالك و جزایر واقعه در دریا های دور دست مثل (منوس) و
(ایگار) مطیع میشدند

پرچم ایران در فراز قلاع رودس - کنید - شپیر - بافوس -
سول و سالامین در اهتزاز بود

امروز خدایان از ما برگشته اند و چنین ارتشی بدون جنگ
شکست می خورد

پرده می افتد

پرده - پنجم

خشایارشا و جمعیت اشراف

(در خا رج شهر)

خشایارشا - طالع و بغت با خشم و غضب بسینه من دست
زد - از دیدن این سالخورده گان محترم ایرانی - این

مشاورین صدیق پدر بزرگوارم ژانوا نم بلرزه میافتد
ای ژوپتر ای خدای مقتدر چرا مرا هم با سربازان وفا دارم
بیدار ابدی نفرستادی ؟

(جمعیت در مقابل شاه بسجده می افتند)

مستقرین اشراف — پادشاه من ارتش تو کو ؟ شرافت و
افتخاری که وسیله اداره امور کشور بود کو ؟ — باقی سربازان
دلیر تو کجایند ؟

سر زمین ایران در مقابل ولینعمت خود بزانو در آمده با ناله
و زاری از شاهنشاه محبوب حساب میخواهند کشور ایران جوانان را که
پرورش داده از تو طلب میکند
— شاهنشاه این توده رزمجو — این شکوفه های افتخار آسیا — این
تیراندازان زبردست کجایند ؟

شاهنشاها ضربتی شدید بود و کشور پهناور ایران بناله آمد
اعلیحضرتا درست گوش دهید — ناله شوش را میشنوید
فقط بد خواهان و دشمنان سعادت ایران این آرزو را داشتند که روزی
را ببینند که ملت ایران فرزند داریوش کبیر را این چنین و با یک
چنین هلهله استقبال نمایند

شون بیوه زنان و سوگواری مادران را میشنوید ؟
خشیایارشا — سرداران عزیز — کلاه من از خدایات است که چرا
بدنیا آمدم — باعث حقیقی این بلایا من بوده ام — از من خجالت
نکشید و شرم مدارید — و مجازات مرا معلوم کنید مسئول تمام بدبختی
های ملت منم .

مستقرین اشراف — علی رغم حس ستایش و احترام آمیخته
به محبتی که بتو داریم مجبوریم صدای خود را بقدری بلند کنیم که
بتو برسد — زمین و زمان دست بهمداده و بر علیه این ملت متحد شد

سر شك ما بی اختیار سرا زیر است = علی رغم ازاده از سینه ما
ناله خارج می شود .

خشایارشا - پس تحمل کنید تا تمام بدبختی هائی شما را
نقل کنم .

یکمفر از اشراف - اعلی حضرت با بقیه قراولان بجاوید شما - مابقی
ساتراپهای عالیقدر شما - بقیه سرداران شجاع شما کجایند ؟

خشایارشا - تمام آنها مردند و من اجساد آنها را در سواحل
سلامین دیدم

یکمفر از اشراف - فاز نوک آنسرداز عظیم الشان = از بومازدوسن
آن سپهدار دلیر - سیاکلن و لیله ذیشان - ممفیس تاریس هاشیسترس
ارتمیارس و هیسناس کجایند ؟

خشایارشا - تماما مردند زخمی و مجروح تالعهظه آخر هم روی
خود را بسمت میهن نموده و از دور وداع میکردند .

یکمفر از اشراف - آلیت - پاته - (ای بازس)
آنچشمان وفادار شاهنشاه که در اقطار آسیا ملبون ها ار تش شاهنشاه
را دیده بانی و بازرسی میکردند آن یادکاران (سزام) و (مکابات)
یعنی پسران (باتانو کوس) چه شدند ؟

خشایارشا - ژوپیترا ! چه کرده ام که چنین سرافکنده ام
نمودی ؟

یکمفر از اشراف - شاهنشاهها بین چگونه هستی ملت تو را جهنم
بدبختی سوزانید .

خشایارشا - خاطره این عزیزان، یادکاران، دوستان وفادار
قلب مرا میشکاند - شفقت و ترحم را از من دور میکند .

بدانید که اجساد این سرداران من روی اراپهای افتخار حمل نشد
بلکه مانند اجساد پستترین سربازان فراری رویهم در گودال ریخته و
دفن شده اند .

تقدیر مرا از سعادت بی نصیب نبود اینست اقتدار طبیعت
یکی از اشراف - بلی شاهنشاهها مقدرات مارامیزند دنیا هم
می بیند .

تمام افتخارات ایرانی وقتی که خدایان اواده میکنند در مقابل
یکمشت فلاح یونانی باد فنا میرود

ایمات شرافتمند و سراپا افتخار ایرانی ! اینک بین
که طبیعت چگونه سخریه میکند این استهزاء و تمسخر قضا و
قدر است -

خشا یار شا - چگونه ممکن بود تصور نمود که چنین
قشونی روی شکست بیند -

جمیعت - نونی ممکن نبود
خشایارشا - خدایان یونانیان و دریا برای از پادر آوردن
قشون من دست بهم دادند .

باد طوفان آورد و دمانهای امواج قشون مرا بلعید - اینست
آنچیزی که امروز برام باقی مانده (کمان خود را نشان میدهد)

جمیعت - کمان داربوش

خشایارشا - ولی آنچیز است که بوسیله آتینو ان خوشبخت شد

جمیعت - ای خدایان ای خدایان !

خشایارشا + ناله همیشه از سینه مردان ضعیف خارج

میشود -

جمیعت - اعلیحضرتا

خشایارشا - امروز خدا حزن و اندوه را با و عیش و نوش را

بدشمنان مانصیب نموده تاجاییکه لازم میدانید مرا آلامت کنید و در حضور من
بنالید دامن خود را اینجا چاک دهید بامن درغم و غصه شریک باشید ولی اندوه
شما در هببت جا بماند = در خارج باوجود قلبهای شکسته روی خود

را مسرور نشان دهید سرباز ایرانی را ژندگان نباید گریان و
ضعیف ببینند

از عطف و خداوندان هم نباید مایوس شد
جمعیت - برای دلشکسته بسیار مشکل است که خود را شاد
و مسرور نشان دهد .

اعلیحضرتنا اقلاً لباس خود را تبدیل فرمائید
خشا یارشا - ایرانی عزیز شرافت را بلباس نیشناسد = من
و سربازانم با همین لباس ژنده شهر وارد میشویم و هم میهنان را بشهادت
میطلبیم که بدانند ما سربازان وظیفه خود را انجام داده ایم ولی دست
ناچار طبیعت ما را زده است .
بایرانیان بگویند در هر حال آنچه ما را شکست داد دست
خدا بود نه دست بشر

جمعیت - چگونه ایرانی آههای حسرت ما را ببیند ؟
خشایارشا - حفظ شرافت و حیثیت ایرانی اجازه نمیدهد که
شما آه بکشید - باید برای گرفتن انتقام مهیا شویم - برویم و
داخل شهر شویم اطراف مرا بگیرید که مردم مرا ببینند و بمن نزدیک
شوند و اگر بخواهند مرا ملامت کنند و هرگاه لازم بدانند انتقام بجویند
من ترین اشراف شاهنشاهی بدان و مطمئن باش که باقی
مانده جوانان ایرانی برای فداکاری در رکاب فرزند داریوش
و در راه کسب افتخار برای میهن خود در هر حال و همیشه
آماده خواهند بود منتها ارزوی ایرانی همیشه این بوده و همواره
آن خواهد بود که آخرین رمق خود را در راه عزت و شوکت شاهنشاه
و میهن مقدس خود نثار نماید - و ما در هر حال همراه تو خواهیم بود
جمعیت - زنده باش ای شاهنشاه ایران . برده می افتد

(خاتمه)